

بررسی استدلالی حکم فقهی خودافشایی مراجعان در جلسه مشاوره و درمان

تاریخ دریافت: ۹۸/۳/۲ تاریخ پذیرش: ۹۸/۵/۵

احمدرضا فامیل دردشتی^۱، سیدعلی سید موسوی^۲

چکیده

علم یا فنّ فقه به بررسی رفتارهای گوناگون انسان از جهت انطباق یا عدم انطباق آن با شریعت اسلامی می‌پردازد. یکی از موضوع‌های اجتماعی که لزوم بررسی فقهی را طلب می‌کند، مشاوره و درمان‌گری روان‌شناختی است. فرایند مشاوره از مراحل و اجزاء گوناگونی تشکیل شده و اهمیت بررسی فقهی کلیت، مراحل و فرایندهای آن در فضای جامعه اسلامی قابل انکار نیست. خودافشایی (self cluser) از جمله موضوع‌های مهم در فرایند مشاوره و درمان‌گری حرفه‌ای به شمار می‌رود. در مقاله حاضر به موضوع‌شناسی و بررسی استدلالی حکم فقهی خودافشایی، بر اساس ادله شرعی و عقلی پرداخته‌ایم. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد خودافشایی در مقام مشاوره و درمان، عقلاً و شرعاً مجاز، بلکه در موارد خاصی واجب است و دلائلی که به سود حرمت یا کراهت آن ممکن است اقامه شود ضعیف است. هم‌چنین اثبات شد خودافشایی باید در محدوده موضوع‌های مرتبط با مشاوره و درمان بوده تشخیص مقدار و چگونگی آن بر عهده مشاور و درمان‌گراست.

کلید واژگان: خودافشایی، مشاوره، درمان‌گری، اذاعه‌السرّ، حکم فقهی.

۱. دانش‌پژوه دکتری قرآن و روان‌شناسی مجتمع آموزش عالی علوم انسانی جامعه المصطفی ص العالمیه.

porsesh.ahmad.reza@gmail.com

۲. استادیار فقه و مبانی حقوق، عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه (نویسنده مسئول). sas.mousavi110@gmail.com.

مقدمه

علم یا فن^۱ فقه، عهده‌دار استنباط و بیان احکام پنج‌گانه تکلیفی و وضعی رفتارهای گوناگون مکلفان مسلمان است. یکی از موضوع‌های رفتاری مهم در زندگی انسان‌ها، مشاوره در اموری است که خود به تنهایی نمی‌توانند درباره آن اندیشه‌ورزی کرده و تصمیم‌های مطلوبی بگیرند؛ هم‌چنین مشکلاتی که برخی از افراد در حوزه تفکر (اختلال تفکر)، عاطفه (رنج‌ها و ناراحتی‌های عاطفی)، بی‌کفایتی‌های رفتاری و روابط میان فردی با آن مواجه می‌شوند و رفع آن‌ها به مداخله رسمی و حرفه‌ای روان‌شناس متخصص نیازمند است (جان‌بزرگی، ۱۳۹۴، ص ۱۳)، مشاوره و درمان‌گری را به نهاد اجتماعی مهم تبدیل کرده است. مشاوره در اصطلاح علم روان‌شناسی و مشاوره، رابطه‌ای حرفه‌ای میان یک یا چند مشاور آموزش دیده و یک یا چند مراجع (مشاوره و درمان‌های گروهی) است، این رابطه با هدف کمک به مراجعان برای درک و روشن ساختن نظرات آن‌ها در مورد محیط زندگی خود و یافتن راه‌های صحیح و مؤثر رسیدن به اهداف انتخاب شده و حل مشکلات هیجانی و میان فردی آنان شکل می‌گیرد (جرج و کریستیان، ۱۳۸۶، ص ۱۰).

مشاوره و درمان‌گری، به مثابه فرایندی حرفه‌ای و تخصصی از ابعاد و مراحل گوناگونی تشکیل می‌شود. از این رو مشاور (و درمان‌گر) و مراجع برای رسیدن به هدف مشاوره و درمان‌گری رفتارهای گوناگونی را انجام می‌دهند. این رفتارها علاوه بر لزوم انطباق با اصول، مبانی و روش‌های صحیح و علمی مشاوره و درمان‌گری لازم است از جنبه‌های دیگری (اخلاقی، حقوقی، فقهی و...) هم مورد بحث و بررسی قرار گرفته و انطباق‌شان با اصول و مبانی مورد نظر اثبات گردد. امروزه در بسیاری از فرهنگ‌ها و جوامع به رفتارهای مراجع و مشاوره علاوه بر جنبه حرفه‌ای، از منظر حقوقی، اخلاقی و فرهنگی هم توجه می‌شود. در فرهنگ اسلامی، احکام شریعت بُعد مهمی از رفتارهای مؤمنان را به خود اختصاص می‌دهد. از این رو علاوه بر جنبه‌های پیش‌گفته، بررسی فقهی رفتارهای مشاور (و درمان‌گر) و مراجع در فرایند مشاوره (و درمان) ضرورتی غیرقابل انکار دارد.

۱. تعبیر فن برای فقه از آن روست که اساساً هدف فقیه در کاوش‌های فقهی، تعیین تکالیف مکلفان و رهایی آنان از سرگردانی در مقام عمل است و این فعالیت بیش از آن که فعالیتی علمی باشد، تلاشی فن‌آورانه است؛ زیرا علم به دنبال کشف حقیقت آن‌گونه که هست، است و کاربست محصول علم، اساساً از هدف ذاتی آن بیرون است. برخلاف فقه که اساساً ماهیتی معطوف به عمل دارد. از این رو چابکی و کارآمدی فقه بیش از آنکه به تشقیق شقوق و تفریع فروع و کاوش‌های نظری صرف باشد، به کمیت و کیفیت دستاوردهای آن در مقام گره‌گشایی عملی مکلفان مرتبط است.

یکی از رفتارهای ضروری در فرایند مشاوره، خودافشایی یا خودآشکارسازی مراجع برای مشاور است.^۱ خودافشایی در لغت به معنای خود را آشکارکردن و در روان‌شناسی، عبارت است از افشای احساسات و عکس‌العمل‌های خود نسبت به وقایع و افراد، همان‌گونه که روی داده و می‌دهند (همان، ص ۲۴۲). به تعبیر روشن‌تر، خودافشایی آشکار ساختن اطلاعات بسیار شخصی مراجع درباره خودش برای مشاور و درمان‌گر است؛ چیزهایی که بیشتر مردم ممکن است آن‌ها را ندانند (اولسون و اولسون، ۱۳۸۳، ص ۴۱). خودافشایی، بیان احساسات، افکار و رفتارها از سوی مراجع در موقعیت مشاوره و درمان، نخستین و مهم‌ترین گام برای ورود در رابطه‌ی حرفه‌ای مشاوره‌ای و درمان‌گرانه به شمار می‌رود. بدیهی است که بیان مسائل خصوصی و شخصی از طرف مراجع، در بسیاری از مواقع مستلزم برداشتن پرده از خصوصی‌ترین اسرار خود برای مشاور و درمان‌گر است. این اسرار ممکن است طیف وسیعی از مسائل، اعم از مسائل عاطفی، جنسی، معنوی و حتی گناهایی که فرد در گذشته مرتکب شده یا در حال ارتکاب آن است را شامل شود. به نظر می‌رسد خودآشکارسازی، جزء ضروری و تفکیک‌ناپذیر فرایند مشاوره و درمان است و این فرایند، نه تنها بدون خودافشایی به هدف مطلوب و نتیجه مورد انتظار نمی‌رسد، بلکه اساساً بدون خودافشایی آغاز هم نخواهد شد. از نگاه روان‌شناسان، در لزوم خودافشایی مراجع در جلسه مشاوره تردیدی نیست (جان بزرگی، ۱۳۹۴، ص ۲۵)؛ هم‌چنان‌که مشاوران و درمان‌گران هم با تکنیک‌های مختلف برای شناخت اسرار و مسائل پنهان مراجعان تلاش می‌کنند (اوتمر و اوتمر، ۱۳۸۶، ۱۴۰). وضوح این امر به گونه‌ای است که اگر مراجع از خودافشایی اجتناب ورزیده و به آشکارسازی مسائل خود نپردازد، رفتارش نوعی مقاومت آگاهانه (اوتمر و اوتمر، ۱۳۸۶، ص ۸۴) یا گونه‌ای مکانیزم دفاعی ناهشیار (همان، ص ۹۴) برای پنهان ساختن خود و دیگر مسائل مرتبط با مشکلاتش تلقی می‌شود. منطق درمان و مشاوره نیز همین امر را اقتضا دارد؛ زیرا مشاور و درمان‌گر هرگز نمی‌توانند بر اساس حدس‌یات خود درباره مسائل مراجع و درمان‌جو قضاوت کنند و نتیجه نقص در مرحله ارزیابی، تشخیص ناصحیح و ارائه راه‌کارهای غلط و احیاناً زیان‌آور برای مراجع خواهد بود. به همین منظور از لحاظ حرفه‌ای، مشاور و درمان‌گر قبل از تکمیل ارزیابی، نباید به تشخیص و درمان اقدام کند و در صورت مقاومت مراجع و عدم توفیق مشاور لازم است او را به متخصص دیگری ارجاع

۱. البته ممکن است خودافشایی درباره مشاور برای مراجع هم در سطحی نازل‌تر مطرح شود که مسلماً مقصود ما در این بحث نیست.

دهد. با توجه به تعریفی که از خودافشایی بیان شد، روشن است که منظور از خودافشایی در این مقاله، افشای احساسات، افکار و رفتارهای فرد به صورت مطلق نیست؛ بلکه مقصود از خودافشایی در این جا بیان احساسات، افکار، رفتارهای خصوصی و اسرار فرد برای مشاور و درمان‌گر، در مقام مشاوره و درمان است و مسائلی مانند عیوب، مشکلات فردی و ارتباطی، افکار، نگرش‌های خاص و احیاناً گناهان گوناگون فرد که معمولاً یا به طور کلی از دیگران پوشانده می‌شود.

در جوامع اسلامی و در اذهان مراجعان مسلمان و ملتزم به شریعت اسلامی، همواره این دغدغه وجود دارد که آیا رفتارهای آنان در طول فرایند درمان و مشاوره بر احکام اسلامی منطبق است یا نه؟ از این رولزوم واکاوی فقیهانه این مسأله به خوبی آشکار می‌شود. بر این اساس پرسش اصلی مقاله، حکم فقهی خودافشایی مراجع برای مشاور و درمان‌گر چیست؟ و سوال‌های فرعی، در صورت جواز، آیا خودافشایی حد خاصی دارد یا این‌که مراجع می‌تواند از همه اسرارش به صورت مطلق با مشاور سخن بگوید؟ و تشخیص مقدار لازم خودافشایی با چه کسی است؟ می‌باشد.

پیشینه بحث

با جستجو در سخنان فقیهان چنین به نظر می‌رسد که ایشان نه تنها از عنوانی به نام «خودافشایی» بحث نکرده‌اند، بلکه معمولاً عناوینی مانند «اظهار العیب»، «اذلال النفس» و «اذاعه السر» را هم عنوان‌های مستقلی برای استنباط فقهی قرار نداده و این سه را در ذیل عناوین و مسائل عام‌تری مثل عنوان «غیبت» و غیر آن مطرح کرده‌اند (انصاری، ۱۳۷۴، ص ۱۲۳ و سبحانی، ۱۳۸۲، ص ۵۸۰). روشن است که موضوع «اذاعه السر» در باب غیبت، تنها در ارتباط با یکی از مصادیق این موضوع کلی، یعنی افشای اسرار دیگران بحث شده است. اما درباره افشای اسرار خود فرد، به صورت کلی و عمومی، بحثی به میان نیامده است؛ مگر در ذیل بحث از حکم «تشییع فاحشه»، یا «اظهار العیب» یا «کتمان السر» و یا «اذلال النفس» که برخی از فقیهان به تبیین حکم افشای گناهان از سوی گناه‌کار، اظهار عیوب شخصی و خوارساختن خود سخن گفته‌اند. پرسشی که در اینجا به صورت منطقی مطرح می‌شود این است که آیا خودافشایی، به معنایی که در مشاوره و درمان‌گری مطرح است، در فقه اسلامی به صورت معنون بحث شده است یا نه؟

خودافشایی به معنایی که در روان‌شناسی و مشاوره مطرح است، در فقه با عنوان‌های «اظهارالعیب»، «اذاعه‌السرّ» و «اذلال‌النفس» در برخی از مصادیق ارتباط دارد؛ به عبارت دیگر خودافشایی، به صورت مطلق، گاهی مستلزم «اذلال‌النفس» یا «اظهارالعیب» یا «اذاعه‌السرّ» است. هم‌چنین ممکن است با توسعه مفهومی یا مصادیقی «اذاعه‌السرّ» برخی از موارد خودافشایی را یکی از مصادیق عنوان نام برده قرار دهیم؛ اما روشن است که میان مفهوم خودافشایی و اذاعه‌السرّ نسبت منطقی «عموم و خصوص من وجه» برقرار است.

البته اگر افشای اسرار، به معنای برداشتن پرده از عیوب و بدی‌های دیگران باشد (که فقیهان معمولاً همین معنا را از عنوان مذکور اراده کرده‌اند)، این مسأله در مباحث «غیبت» از آن بحث شده است (انصاری، ۱۳۷۴، بحث مسوغات الغیبه؛ و سبحانی، ۱۳۸۲، بحث مسوغات الغیبه) و به صورت منطقی، بحث جداگانه‌ای طلب می‌کند.

اصل اولی در مسأله

بنابر اصل برائت عقلی (قبیح عقاب بلا بیان و مؤاخذه بلا برهان) (خراسانی، ۱۳۱۴، ص ۳۹۰) و قاعده عقلی اصله الاباحه (کل شی لک حلال حتی تعلم انه حرام بعینه) (رک: حرّعاملی، ۱۳۹۱ هـ ابواب «مایکتسب به» و «ابواب الاطعمه المباحه»)، اصل اولی (قبل از فحص از ادله شرعی و عقلی) در حکم شرعی همه رفتارها و از جمله رفتار خودافشایی (بالعموم) و خودافشایی در مقام مشاوره و درمان (بالخصوص) اباحه است، مگر این‌که دلیل معتبری بر عدم اباحه آن اقامه شود؛ یا خودافشایی مستلزم تحقق یکی از عناوینی باشد که بر اساس ادله شرعی حرام معرفی شده است.

نظریه جواز خودافشایی

به نظر می‌رسد خودافشایی در مقام مشاوره و درمان جاز و در شرایطی که عدم خودافشایی عقلاً یا عرفاً به ضررهای معتناهی منتهی شود، واجب است. در این راستا می‌توان به دلائل عقلی، عقلایی و نقلی (قرآن و سنت) متعددی استناد ورزید:

۱. قرآن کریم

قرآن کریم نخستین و مهم‌ترین منبع استنباط حکم شرعی است (اسراء: ۹) و فقیهان مسلمان همواره در فهم شریعت اسلامی به آن مراجعه می‌کنند. از این رو مراجعه به آیات قرآن و بررسی موضوع خودافشایی در مقام مشاوره و درمان در آیات قرآن ضروری می‌نماید. برخی از آیات به

دلالت مطابقی و برخی دیگر به دلالت التزامی بر جواز و (در مواردی که مصلحت مهمی وجود دارد) وجوب خودافشایی دلالت می‌کند:

یک: «... فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون» (نحل: ۴۳)؛ اطلاق حکم موجود در «فاسئلوا» که آشکارا بر جواز سؤال از اهل ذکر دلالت می‌کند، همه‌ی مواردی که فرد مسلمان نیازمند دانستن است را شامل می‌شود. این اطلاق نه تنها اطلاق افرادی است، بلکه اطلاق زمانی، مکانی و احوالی هم هست. مفاد این آیه حکم اولی شرعی نیست، بلکه ارشاد و تأییدی نسبت به همان حکم عقل فطری به جواز (و احیاناً لزوم) رجوع جاهل به عالم در امور تخصصی است. هر چند اصولیان در استناد به این آیه برای اثبات عمومیت رجوع جاهل به عالم هم داستان نیستند و برخی (سبحانی، ۱۳۸۲/۱۴۲۴، ج ۳، ص ۶۲۸) آن را به امور اعتقادی منحصر دانسته‌اند. مضاف بر این که تفسیر اهل الذکر به «اهل العلم» (همان) خلاف ظاهر روایت است، چرا که دانشمندان اهل کتاب نیز جایگاهی چون فقهای مسلمان دارند که متخصصان فقه اسلامی‌اند و اطلاع‌شان بر علوم و احکام واقعی انتظار نمی‌رود و اطلاق «اهل علم» به معنای اطلاع بر احکام واقعیه بر آنان روا نیست. علاوه بر این که «فاسئلوا اهل الذکر» در مقام تعلیل نسبت به صدر آیه وارد شده و قاعده (العلة تعمّم و تخصص) اقتضا دارد که حکم «فاسئلوا» مطلق باشد. از این رو به نظر می‌رسد اگر اطلاق موجود در عنوان «اهل الذکر» (که شأن نزول آن مربوط به اهل کتاب است) را با تنقیح مناط، به دیگر عالمان (و از جمله امامان اهل بیت علیهم‌السلام) چنان که در روایاتی وارد شده است) سرایت دهیم، آن‌گاه منحصر کردن آن به امور اعتقادی قابل توجیه نیست (معرفت، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۳۰). علاوه بر این که اطلاق افرادی این آیه همه سؤال‌کنندگان را و اطلاق احوالی آن، همه موقعیت‌های نیازمند سؤال و رایزنی را شامل می‌شود، مگر مواردی که به دلیل خاص، سؤال در آن ممنوع یا مکروه معرفی شده باشد. هم‌چنان که به دلالت التزامی بر جواز طرح همه‌ی مسائلی که به روشن شدن مسأله از سوی پرسش‌گر برای متخصص کمک می‌کند دلالت دارد؛ زیرا اگر اصل پرسش‌گری جائز یا واجب باشد، اما طرح مسائلی که به روشن شدن پرسش کمک می‌کند ممنوع شود، پرسش‌گری تحقق نیافته و حکم جواز سؤال لغو خواهد بود. مشاوره و درمان، پیش و بیش از هر چیز، نوعی آموزش و یادگیری صحیح و عمیق درباره مسائل مختلف زندگی و علل و عوامل مشکلات و آموختن راه‌کارهای بهتریستن است (جرج و کریستیانی، ۱۳۸۳، ص ۱۸). در واقع مراجع پیش از

رجوع به مشاور با پرسش‌های متعددی در ارتباط با جنبه یا جنبه‌هایی از زندگی خود مواجه است که رنج‌ها و فشارهایی را برای او به وجود آورده و با مراجعه به متخصص در پی پاسخ به سؤال‌ها و پایان رنج‌هایش است. خودافشایی و واگویی جنبه‌هایی که به توضیح دقیق مسأله یا مسائل مورد نظر مرتبط است، مقدمه یا جزئی از اجزاء مشاوره است و این آیه شریفه با تأیید حکم عقل به جواز رجوع به مشاور و درمان‌گر به عنوان خبره، به دلالت التزامی مقدمات پرسش‌گری و نیز اجزای آن (از جمله خودافشایی) نیز تأیید کرده است.

دو: آیات ۲۱ تا ۲۴ سوره ص، داستان دو برادر را حکایت می‌کند که برای شکایت نزد حضرت داود علیه السلام آمده بودند: «و هل اتاک نبأ الخصم اذ تسور المحراب اذ دخلوا علی داود ففرع منهم قالوا لاتخف خصمان بغی بعضنا علی بعض...». یکی از دو برادر دیگری را برای تصاحب تنها گوسفندش در تنگنا قرار داده بود و برادر در تنگنا مانده، به داود علیه السلام شکوه آورده و از سر خود و برادرش پرده برمی‌دارد. قرآن کریم در این آیات ضمن بیان سخنان مراجع و پاسخ داود علیه السلام از این رفتار نکوهشی نکرده، بلکه داود علیه السلام را به داوری حق مدارانه توصیه مؤکد نموده است. روشن است که عدم نکوهش قرآن نسبت به خودافشایی آن فرد، لازمه جواز آن در مقام یاری جستن از مرجع ذی صلاح است. به عبارت دیگر تقریر خداوند از رفتار آن فرد، جواز آن را اثبات می‌کند. در واقع هر چند آیه در مقام قضاوت وارد شده، اما روشن است که مورد مخصص نیست، تنقیح مناط حکم، موجب تسری آن به همه‌ی مواردی است که اولاً فرد مراجع در مقام یاری طلبی باشد و ثانیاً به فرد ذی صلاح مراجعه کند. از آنجا که در مشاوره و درمان‌گری حرفه‌ای هر دو خصوصیت (یاری جستن از فرد با صلاحیت) موجود است (جان‌بزرگی، ۱۳۹۴، ص ۱۲)، حکم جواز خود افشایی و برداشتن پرده از اسرار شخصی مراجع برای مشاور، در مقام مشاوره و درمان، از این آیات شریفه به خوبی استنباط می‌شود.

سه: «... ما جعل علیکم فی الدین من حرج...» (حج: ۷۸)؛ این قطعه از آیه کریمه خاستگاه قاعده معروف فقهی «لا حرج» است و به وضوح بر نفی حکم و جوب یا حرمت در مواردی که حکم الزامی شرعی، مکلف را در تنگنا قرار دهد، دلالت می‌کند. بنابر نظر بسیاری از فقیهان، قاعده «لا حرج» تنها رافع احکامی است که برای مکلف حرجی پدید آورد و به اصطلاح فنی، لسان سلبی دارد (سبحانی، ۱۳۸۲/۱۴۲۴، ص ۵۵۸). به نظر می‌رسد این قاعده علاوه بر لسان سلبی در رفع حکم حرجی، لسان اثباتی هم دارد و در صورت عدم پذیرش لسان اثباتی، دست کم

به دلالت التزامی بر جعل حکم متناسب با وضعیت کنونی مکلف دلالت می‌کند. هم‌چنان‌که برخی از فقیهان معاصر در مبحث قاعده «لاضرر» به چنین امری ملتزم شده‌اند (سیستانی، ۱۴۱۴ ق، ص ۱۵۰-۱۵۱). بر این اساس حتی اگر حکم اولی خودافشایی را حرمت بدانیم، قاعده لاجرح بر حکم ثانوی جواز آن دلالت می‌کند. کسانی که به مشاور و درمان‌گر مراجعه می‌کنند، اغلب در وضعیت دشواری از لحاظ هیجانی، فکری و ارتباطی قرار داشته و قویاً به مداخله تخصصی نیازمندند. از آنجا که مشاوره و درمان مؤثر و مطلوب مستلزم سطوحی از خودافشایی مراجع درباره‌ی مسائل و مشکلات کنونی و گذشته خود است، قاعده «لاجرح» از دوزاویه بر جواز (و احياناً وجوب خودافشایی) در موقعیت مشاوره و درمان دلالت دارد؛ یکم: اگر بپذیریم که این قاعده علاوه بر لسان نفی ای، لسان اثباتی هم دارد، حکم جواز خودافشایی از این قاعده به دلالت مطابقی قابل استنباط است؛ زیرا قاعده مذکور هم حکم حرجی را نفی می‌کند و هم حکم اباحه را جعل می‌نماید (چنان‌که نظر مختار است). دوم: اگر به نظر مشهور تکیه کنیم و قاعده مذکور را تنها نافی حکم حرمت یا وجوب بدانیم، این قاعده به دلالت التزامی بر حکم جواز (یا وجوب) خودافشایی دلالت می‌کند. زیرا قاعده لاجرح در این صورت تنها نافی حکم موجود است و دلالت التزامی آن جعل حکم اباحه برای موضوع مذکور خواهد بود.

چهار: «لايُكَلِّفُ اللهُ نَفْسًا اِلَّا وِسعَهَا... رَبَّنَا وَا لَا تُحْمِلْ عَلَيْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاغْفِرْ لَنَا وَرَحْمَنًا...» (بقره: ۲۸۶)؛ قطعه پایانی این آیه شریفه آشکارا لسان امتنان دارد و نه تنها بر نفی احکامی که اگرچه عادتاً بیش از توان نوع مردم نیست، اما انجام آن با سختی زیاد همراه است دلالت می‌کند، بلکه به دلالت التزامی بر جعل احکام متناسب با موضوع و متلائم با توان مکلفان در هر موضوعی دلالت دارد.^۱ هم‌چنان‌که صدر آیه با ارائه مبنای کلامی مهمی در تشریح اسلامی (نفی تکلیف بمالایطاق)، اعتبار و تنجیز احکام شرعی را تنها در دائره‌ی توان عادی مکلفان دانسته و آنچه عقلاً و عادتاً بیش از توان آنان است را نفی می‌کند. به عبارت دیگر صدر آیه بر نفی احکام فراتر از طاقت و ذیل آن بر نفی احکام حرجی و دشوار

۱. ممکن است ادعا شود که جمله «ولا تحمل علینا ما لا طاقه لنا به» بر نفی تکلیف بمالایطاق دلالت می‌کند، اما به نظر ما این ادعا نادرست است؛ زیرا منظور از تکلیف بمالایطاق در فقه و کلام، تکالیفی است که از حد توان بشر خارج است و انجام یا ترک آن برای انسان‌ها ممکن نیست و از این رو استدلال شده است که تکلیف بمالایطاق بر مولای حکیم، قبیح و از جانب خداوند محال است. واضح است که برداشتن تکلیف محال از عهده مکلفان، نه تنها امتنان نیست، بلکه کاری لغو است و از این رو بازگویی چنین درخواستی از زبان مؤمنان در قرآن لغو و اشتباه دیگری خواهد بود. بنابراین مقصود از «لا تحمل علینا ملاطافه لنا به» احکامی است که اگرچه فوق توان بشر نیست و با دشواری زیاد هم می‌توان آن را انجام داد؛ اما مستلزم به زحمت افتادن زیاد و تحمل رنج‌های فراوان است. مثل روزه در حال مرض یا سفر یا حج فرد غیرمستطیع و نظائر آن.

دلالت می‌کند. تصویر و ترسیم وضعیت روحی و رفتاری مراجع در موقعیت مشاوره و درمان به وضوح از این حکایت می‌کند که فرد مراجع عادتاً بر خوداری و پنهان کردن مشکلات و اسرار خود طاققت نداشته و به شدت نیازمند تخلیه هیجانی و بیان توضیح روشنی از مشکلاتش برای کمک به فهم علت‌ها و آموختن راه‌کارهای برون رفت از آن است؛ زیرا سرکوب هیجانات منفی و رنج‌های روانی، بی‌تعادلی و بیماری فرد را تشدید کرده و پوشاندن اسرار، علاوه بر گمراه ساختن ذهن مراجع و مشاور (جان‌بزرگی، ۱۳۹۴، ص ۲۵)، فشار مضاعفی را بر مراجع و زندگی او در حال و آینده تحمیل می‌کند و این امر علاوه بر استمرار بخشیدن به مشکلات و رنج‌ها، فرسودگی ذهنی و روانی او را در پی خواهد داشت. آیه شریفه بالسان امتنانی خود، ضمن نفی حکم احتمالی حرمت خودافشایی، بر جواز آن دلالت می‌کند.

پنج: «... وأمر بالعرف...» (اعراف: ۱۹۹)؛ در این آیه کریمه، خداوند به پیامبر اعظم امر می‌کند مؤمنان را به آنچه در میان مردم به رفتار و روش نیک شناخته می‌شود، امر کند. صیغه امر (خراسانی، ۱۴۱۴، ص ۹۲) و ماده آن (مظفر، ۱۳۷۷، ج اول، ص ۶۹) هر دو در طلب و جویی ظهور دارند و استعمال آن دو در غیر وجوب، مجاز و نیازمند قرینه است. واژه عُرف، در لغت همان معروف (خلاف نکر)، به معنای اموری است که مطلوبیت و خوبی آن برای عموم مردم در عادات و مناسبات آنان جاری و شناخته شده است (رک: انیس و همکاران، ۱۴۱۲، واژه العرف). مفسران هم واژه عُرف در آیه را به همان امور معروف و شناخته شده در نزد عقل و در میان عقلا تفسیر کرده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۸۴). هنجارهای عقلایی جاری در میان توده‌های مردم به روشنی نشان می‌دهد که رجوع به متخصص در امور تخصصی، عموماً و به مشاور و درمان‌گر، خصوصاً و بیان آنچه در شناخت و حل مشکل کمک می‌کند، از امور پسندیده و هنجاری عقلایی و به عبارتی مصداق معروف در تعاملات و عادات مردم به شمار می‌رود؛ به گونه‌ای که اگر کسانی به هر دلیل از این سیره تبعیت نکنند، مورد نکوهش دیگران قرار می‌گیرند و در صورت بی‌اعتنایی به این روش و افتادن در رنج‌ها و مشکلات بیش‌تر، از سوی اطرافیان سرزنش می‌شوند. آیه شریفه به صورت حکم عمومی و کلی و به دلالت مطابقی به تبعیت از رفتارهای معروف در میان عقلا امر و بر اتمام به آن در مقام توصیه و عمل تأکید کرده است. مضاف بر این که آیه به دلالت التزامی درستی و محبوبیت عرف عقلا در نزد شارع و بالتبع، سیره عقلا در رجوع به متخصص، با همه لوازم عقلی و عقلایی تأیید کرده است.

شش: «یاایهاالذین امنوا علیکم^۱ انفسکم...» (مائده: ۱۰۵)؛ در این آیه شریفه حفظ و مراقبت از نفس، خصوصاً در امور روحی و معنوی (مقتضای سیاق آیه) لازم شمرده شده است. مراقبت از نفس هم‌چنان‌که مستلزم پرهیز از امور زیان‌آور جسمی و روحی است، مستلزم اهتمام و عمل به امور مفید و ضروری برای صیانت از آن نیز هست. بر این اساس همان‌طور که بی‌اعتنایی به مشکلات و رنج‌های روانی، رفتاری و ارتباطی افراد را از تعادل خارج کرده و زمینه‌ی فرسودگی و بیماری آنان را فراهم می‌کند، استمداد از مشاور و درمان‌گر و تلاش برای بهبودی تفکر، خلق، رفتار، حل مشکلات فردی و ارتباطی و رساندن نظام روانی به وضعیت مطلوب، بی‌شک گونه‌ای مراقبت از نفس به شمار می‌رود. آیه شریفه به صورت اطلاقی بر هر نوع مراقبت عقلی و عقلایی از نفس دلالت می‌کند و خودافشایی در مقام مشاوره و درمان جزئی از مراقبت (با تخلیه هیجانی و جلب هم‌دلی مشاور و درمان‌گر) و مقدمه ضروری مراقبت (با کمک به تشخیص و یافتن راه‌حل‌های مطلوب) بالاتر از نفس محسوب می‌شود.

ممکن است گفته شود ذیل آیه (لا یضُرکم من ضَلَّ اذا اهتدیتم) قرینه‌ی متصلی بر انحصار وجوب صیانت نفس در مسائل عقیدتی است؛ اما این احتمال به چند دلیل نادرست است: ۱. هم‌جمله صدر آیه و هم‌جمله ذیل آن مطلق است و همه مواردی که نفس انسان را به خطر می‌اندازد و نیز همه‌ی مواردی که هدایت و ضلالت بر آن صدق می‌کند را شامل می‌شود. ۲. حتی اگر بپذیریم که ابتدا چنین برداشتی روا باشد، مسلماً مورد مخصّص نخواهد بود و حکم آیه به تنقیح مناط بر مواردی جز هدایت و ضلالت اعتقادی هم دلالت می‌کند. ۳. مفاد این آیه امر مولوی نیست، بلکه تأییدی بر همان حکم عقل فطری بر لزوم حفظ نفس و صیانت از سلامت شخصی و شخصیتی است و روشن است که عقل در حکم خود فرقی میان امور اعتقادی و غیراعتقادی نمی‌گذارد. ۴. وانگهی! مشاوره و درمان روان‌شناختی در اغلب موارد با سلامت روان‌شناختی و بهداشت روانی در ارتباط است و این دو در پیش‌گیری از آسیب‌های معنوی و ارتقاء جنبه‌های معنوی و اخلاقی انسان‌ها نقش مهمی ایفا می‌کنند.

پنج: «... وأمر بالمعروف وأنه عن المنکر...» (لقمان: ۱۷)؛ این آیه شریفه و آیات مشابهی که بروجوب امر به معروف و نهی از منکر دلالت می‌کنند، از دو جهت بر جواز (و در موارد خاصی بروجوب) خودافشایی در مقام مشاوره و درمان دلالت دارند. اطلاق آیات مورد نظر اولاً اگر

۱. علیکم، اسم فعل به معنای تمسکوا، الزموا، راقبوا و حافظوا است (عباس حسن، ۱۹۶۶م، ج ۴، ص ۱۴۲).

چه به دلالت مطابقی بروجوب امر به معروف و نهی از منکر، در ساحت تربیت نفس و تعلیم اجتماعی تأکید می‌ورزد؛ اما دلالتش بر امر و نهی نفسانی قوی‌تر و مهم‌تر است.^۱ ثانیاً به دلالت التزامی بر اهتمام ورزیدن شخص به انجام معروف و ترک منکر در مقام عمل شخصی تأکید وجوبی دارد؛ به عبارت دیگر این آیات هم مؤمنان را به رعایت معروف و آن‌ها را منکر در عمل فردی و اجتماعی ملزم می‌کند و هم مراقبت از دیگر افراد و دست‌کم تذکر زبانی به انجام معروف و ترک منکر در ساحت اجتماع را از آنان طلب می‌نماید. رجوع به مشاور و درمان‌گر و در میان نهادن مسائل و مشکلات و احیاناً اسرار شخصی با آنان برای رفع و دفع مشکلات، از امور معروف در نزد عقلاست و بی‌اعتنایی به این امور در نزد عقلا منکر به حساب می‌آید. ادله وجوب امر به معروف بر جواز، بلکه وجوب مشاوره و مقدمات و اجزاء آن دلالت می‌کند. هم‌چنان‌که ادله وجوب نهی از منکر، حرمت خودداری از رجوع به مشاور و درمان‌گر و در میان نگذاشتن مسائل مهم و ضروری در آن مقام را اثبات می‌کند؛ چراکه معمولاً بی‌توجهی به مشاوره و عدم اهتمام به رفع مشکلات و درمان، رنج‌ها، آزارها و دشواری‌هایی را برای مراجع و اطرافیان او ایجاد می‌کند و ناخواسته موجب پایمال شدن حقوق اطرافیان می‌شود و این موضوع یقیناً از مصادیق منکر به شمار می‌رود.

شش: «قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله و الله یسمع تحاورکما...» (مجادله: ۱)؛ در این آیه شریفه خداوند قصه زنی را بیان می‌کند که همسرش با گفتن جمله «ظهرک علی کظهرامی» رابطه جنسی با او را بر خود حرام ساخته و او را در تنگنای عاطفی و جنسی قرار داده بود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲۳، ص ۴۰۷). لسان آیه آشکارا بر تأیید رفتار زن در شکوه بردن به پیامبر و افشای سرّ خود برای آن حضرت، یعنی همان خودافشایی در مقام استفتا و مشاوره دلالت دارد. در این آیات خداوند متعال نه تنها رفتار آن زن را نکوهش نمی‌کند، بلکه با جملاتی مانند «قد سمع الله»، «بسمع تحاورکما»، «والله سمیع بصیر» و ارائه راه‌کاری تنبیه‌گرانه برای چنان مردانی، از آن زن و امثال او دل‌جویی کرده و مشکل‌شان را حلّ نموده است. بالاتر از این می‌توان ادعا کرد که شاید اگر آن زن به نزد پیامبر شکوه نیاورده و پرده از سرّ

۱. در آیات فراوان (بقره: ۴۴، صف: ۲، مائده: ۱۰۵...) و روایات بسیاری (حرعاملی، ۱۳۹۱، جلد ۱۱، باب ۵۶ از ابواب جهاد النفس) بر لزوم امر و نهی نفس خویش و اهتمام به تربیت خود پیش و بیش از اقدام به تعلیم و تربیت دیگران تأکید شده و این امر قرینه روشنی است بر این‌که اطلاق افرادی آیات امر به معروف و نهی از منکر شامل خود امر و ناهی هم می‌شود.

۲. ادله امر به معروف و نهی از منکر ارشاد و تأکید بر حکم عقل بروجوب این دو فریضه است و نشان از اهمیت آن دو در نزد شارع مقدس دارد (جبعی‌العاملی (الشهید الثانی)، ۱۳۷۸، ج اول، ص ۳۴۲).

میان خود و شویش برنداشته بود، حکم تنبیهی و مشکل‌گشای ظهار بیان نمی‌شد و آن رسم نامطلوب جاهلی با روشی حکیمانه منسوخ نمی‌گشت!

هفت: «... تعاونوا علی البر و التقوی ...» (مائده: ۲)؛ خداوند متعال در این آیه مؤمنان را به هم‌کاری در امور نیک و تقوی امر می‌کند. «برّ» در لغت به معنای خیر (انیس و همکاران، ۱۴۱۲ق، واژه برّ) و «تقوی» در لغت از ماده وقی، به معنای خشیت و خوف و در اصطلاح شرع، به معنای صیانت نفس از گناه، خطا، پلیدی و زشتی با پرهیز از نواهی و انجام واجبات الهی است (مطهری، ۱۳۷۵، ص ۲). البرّ و التقوی هر دو مصدر همراه الف و لام و افاده عموم می‌کنند و از این رو حکم «تعاونوا» همه مصادیق عقلی، عرفی و شرعی این دو مفهوم را شامل می‌شود. هم‌چنان‌که اطلاق افرادی و احوالی «تعاونوا» شامل هر نوع هم‌کاری از هر شخصی می‌شود، مگر هم‌کاری برائتم و عدوان که در ادامه آیه به آن تصریح شده است. رجوع به متخصص و تلاش برای فهم و حل مشکلات و بهتر زیستن، از مصادیق بارز «البرّ» و «التقوی» است و هم‌کاری مراجع و مشاور در این عرصه، در نگاه شارع مطلوب و بلکه لازم است. روشن است که هم‌کاری مطلوب و مؤثر در مقام مشاوره و درمان، مستلزم خودافشایی مراجع و گفتگوی صریح و بی‌پرده از مشکلات و اسراری است که او و مشاور و درمان‌گر را در تحقق تقوی و برّیاری می‌کند. بنابراین این خودافشایی را چه مقدمه تعاون و چه جزئی از تعاون (مشاوره) بر «برّ» و «تقوی» بدانیم، متعلق امر «تعاونوا» است. البته هرچند «تعاونوا» صیغه امر است و امر ظهور در وجوب دارد، اما قرینه عقلیه حاکم است که تعاون در امور مستحبی، مستحب و در امور وجوبی، واجب خواهد بود.

۲. سنّت معصومان علیهم‌السلام

بررسی احادیث مرتبط با موضوع خودافشایی از دو دسته روایات نشان دارد که برخی بر جواز و پاره‌ای بر عدم جواز و یا دست‌کم نکوهش آن دلالت دارند. در اینجا نخست به برخی از روایاتی که دلالت بر جواز خودافشایی دارد، اشاره کرده و روایات دلالت‌گر بر نکوهیدگی یا عدم جواز آن را در بخش دوم مقاله، یعنی بحث از دلایل احتمالی عدم جواز بررسی خواهیم کرد:

یک: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: رُفِعَ عَنِ امْتِي تَسْعَةُ: ... و مالا يطيقون ...» (جزع‌علی، ۱۳۹۱ق، جلد ۱۱، باب ۵۶ از ابواب جهاد النفس، حدیث ۱) در این روایت، که به «حدیث رفع» شناخته می‌شود، امور ۹ گانه‌ای برای امت پیامبر اسلام مباح معرفی شده است. از جمله این امور، رفتارهایی است

که افراد عادتاً بر انجام یا ترک آن طاقت ندارند. در فقه به اموری مثل روزه برای بیماران، مسافران و سال‌مندان می‌توان اشاره کرد که آشکارا مصداقی از عنوان «مالایطیقون» دانسته شده است. به نظر می‌رسد اجتناب از خودافشایی در مقام مشاوره و درمان هم از مصداق این عنوان به شمار آید. زیرا افرادی که به مشاور و درمان‌گر مراجعه می‌کنند و هدفی جز برطرف شدن مشکل و رهایی از رنج‌ها و روان‌آزردگی‌های خود ندارند، اگر به پرده‌پوشی درباره عیوب، مشکلات و اسرار شخصی مرتبط با موضوع مجبور گردند، نه تنها به آرامش ناشی از هم‌دلی و تخلیه هیجانی دست نمی‌یابند، بلکه مشاور و درمان‌گر او هم به تشخیص درستی از مشکلات او و ریشه‌های آن پی نمی‌برد و در نتیجه به راه‌کار مؤثری برای رفع مشکل او نائل نمی‌گردد و همین امر مشکلات و رنج‌های مراجع را استمرار بخشیده و روح و روانش را بیش از پیش فرسوده و آزرده می‌کند. تجارب مشاوره‌ای به خصوص در جامعه ما نشان می‌دهد، مراجعه‌ی افراد به مشاور و درمان‌گر در اکثر قریب به اتفاق موارد جایی است که مراجعان بر صبوری و تحمل مشکل یا مشکلات تاب و توان ندارند و در صورت مراجعه به مشاور و درمان‌گر، مکلف کردن آن‌ها به سخن نگفتن از اسرار و خودافشایی نکردن، امری بالاتر از طاقت آن‌هاست و از این رو عنوان «مالایطیقون» بر آن صدق کرده و در نتیجه مباح خواهد بود.

دو: «... و ما اضطرّوا الیه...» (همان)؛ هم‌چنین می‌توان کشف اسرار و خودافشایی در مقام مشاوره و درمان‌گری را مشمول عنوان «ما اضطرّوا الیه» دانست؛ چرا که معمولاً انسان‌ها در اموری به متخصص مراجعه می‌کنند که به صورت عادی نمی‌توانند از پس آن برآیند و به تعبیری تنها در مواقع اضطرار به متخصصان رجوع می‌کنند. اغلب افراد در شرایط عادی کوشش می‌کنند کسی از اسرار، مشکلات و عیوب آن‌ها آگاه نشود و خود با تلاش شخصی از پس حل مشکل برآیند. تنها آن‌گاه که وضعیت روحی، جسمی و ارتباطی آنان به حد قابل توجهی از اضطرار می‌رسد، در مقام درد دل کردن یا مشاوره گرفتن، به خودافشایی دست می‌زنند. طبق این فراز از حدیث نبوی، خودافشایی در مقام درمان و مشاوره از مصداق عنوان «ما اضطرّوا الیه» و مباح خواهد بود؛ هرچند ممکن است خودافشایی به علت اهمیت مشکلات و مسائل، عقلاً و شرعاً واجب گردد.

سه: بر اساس روایات متعدد (رک: حرّ عاملی، ۱۳۹۱ ق، باب العشره؛ آمدی، ۱۴۷۷، ج ۱، ص ۷۲۸ - ۷۳۵)، رجوع به مشاور و درمان‌گر و مشاوره برای امور گوناگون زندگی امری مطلوب و حتی لازم شمرده شده

است. البته توجه داریم که جواز، بلکه لزوم مراجعه به مشاور و درمان‌گر حکم عقل عملی است و اذله شرعی در واقع تأیید و ارشاد به حکم عقل است. براین اساس هر جا حکم عقل از جانب شرع تأیید شود. مقدمات و لوازم عقلی آن هم مورد تأیید شرع قرار می‌گیرد. مگر آنکه شارع صریحاً مواردی را از تحت حکم جواز عقلی خارج کرده و ممنوع معرفی کند. در ادامه به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم:

الامام علی علیه السلام: «بعثنی رسول الله علی الیمن، فقال و هو یوصینی: یا علی! ما حاز من استخار و لا ندم من استشار» (طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۳۶)؛

و عنه علیه السلام: «من شاور ذوی العقول استضاء بانوار العقول» (آمدی، ۱۳۷۷، ج ۱، ح ۸۶۳۴)؛

و عنه علیه السلام: «المستشیر متحصن من السقط» (همان، ح ۱۵۰۹)؛

و عنه: «الاستشارة عین الهدایه و قد خاطر من استغنی برأیه» (موسوی، ۱۳۷۹: حکمت ۲۱۱)؛

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «الحزم أن تستشیر ذی الرأی و تطیع امره» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۵، ص ۱۰۵، ح ۴۱)؛

این روایات و روایات فراوان مشابه آن‌ها، اگرچه همه لسان اخبار دارند و بر رابطه علی- معلولی و دست‌کم بر هم‌بستگی واقعی مشورت با عدم پیشیمانی و دیگر امور مطلوب و مستحسن عقلی و عقلایی دلالت می‌کنند. اما این اخبار در مقام انشاء صادر شده و ارشادی نسبت به حکم عقل بر مطلوبیت یا وجوب مشاوره است. حال چه خودافشایی را مقدمه مشاوره و چه جزئی از آن بدانیم، حکم جواز و مطلوبیت مشاوره شامل خودافشایی هم خواهد بود. زیرا امر به یک چیز، امر به اجزاء آن است؛ هم چنان‌که مقدمات امور مباح، مباح و مقدمات امور واجب، عقلاً واجب است.

چهار: «... لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» (رک: سیستانی، ۱۴۱۴ق)؛ طبق نظر مشهور اصولیان، قاعده فقهی «لا ضرر» که در قصه سمیره بن جندب از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده، ماهیتی سلبی دارد (سیحانی، ۱۳۸۲/۱۴۲۴، ص ۵۵۸) و مفاد آن نفی احکام اولی شرعی در مواردی است که عرفاً موجب ضرر معتابه برای خود مکلف یا ضرر رساندن او به فرد دیگری است (جز احکامی که ماهیت آن ضرری است، مثل حکم جهاد). البته بنابر مبنای برخی از اصولیان معاصر (سیستانی، همان) قاعده مذکور علاوه بر نفی حکم ضرری، لسان اثباتی هم دارد و نه تنها احکام ضرری موجود را نفی می‌کند، در جایی که موضوع از لحاظ حکم اولی اباحه بالمعنی الاعم است، با توجه مصالح و مفاسد مستنبط، حکم متناسبی برای موضوع مورد نظر جعل می‌کند. به نظر

می‌رسد این مبنا صحیح‌تر باشد؛ زیرا صرف نفی حکم از موضوعی که مستلزم ضرر یا ضرار است در همه‌ی موارد موجب رفع ضرر و ضرار نمی‌شود؛ بلکه در بسیاری از موارد تنظیم رفتار مکلف و خروج او از سرگردانی جعل حکم متناسب با نیاز و مصلحت او را لازم دارد؛ هرچند این جعل به حکم عقل و تأیید شرع صورت گیرد. بر این اساس حتی اگر خودافشایی و واگویی عیوب، مشکلات، اسرار و گناهان شخصی را در مقام مشاوره و درمان به حکم اولی جائز ندانیم، از آنجا که خودافشایی نکردن موجب وارد آمدن ضرر به مراجع و ضرار به دیگرانی است که با او زندگی می‌کنند، قاعده «لاضرر» حکم حرمت آن را نفی می‌کند و پس از نفی حکم حرمت و اثبات حکم اباحه بالمعنی الاعم، عقل بر مطبوعیت یا وجوب آن حاکم خواهد بود. زیرا پنهان کردن امور شخصی و خصوصی و اسرار مراجع در مقام مشاوره و درمان، مشاور و مراجع را در تشخیص علل مشکلات و راه‌کارهای مؤثر حل مشکل و درمان، گمراه کرده و زمینه تشخیص صحیح و درمان مؤثر را از بین می‌برد و چنین امری معمولاً ضررهای زیاد مادی و معنوی را بر مراجع و اطرافیان او تحمیل می‌کند. از سوی دیگر اگر بالفرض حکم شرعی اولی خودافشایی را اباحه بدانیم، از آنجا که عدم خودافشایی اغلب موجب ضررهای مادی، روانی و معنوی برای مراجع و اطرافیان اوست، قاعده «لاضرر» مستلزم جعل حکم وجوب خودافشایی خواهد بود.

۳. دلیل عقل

دلیل عقلی را به چند گونه می‌توان تقریر کرد:

۱.۳. عقل عملی حکم می‌کند که هر انسانی در مسائل و امور مهم زندگی، که خود به تنهایی بر فهم و حل آن قادر نیست، باید به متخصص رجوع کند و عدم مراجعه به متخصص آشکارا برخلاف هدایت عقل فطری و موجب پشیمانی و سرزنش عقلاست. از آنجا که مراجعه به متخصص و طلب کمک از او مقدمات، اجزاء و لوازمی دارد، عقل هم چنین حکم می‌کند هر چیز که تحقق مراجعه مطلوب و مؤثر بر آن توقّف دارد و نیز اجزاء و لوازم عقلی و عادی این رجوع، مجاز و در صورتی که به سبب اهمیت زیاد موضوع رجوع به متخصص لازم باشد، مقدمات، اجزاء و لوازم آن هم واجب است. روشن است که رجوع به مشاور و درمان‌گر متخصص در مسائل و مشکلات روان‌شناختی، از بارزترین مصادیق موضوع حکم عقل بر لزوم رجوع جاهل به عالم (متخصص) است. به صورت منطقی، اولین مرحله از مراجعه تخصصی و یاری جستن مراجع از مشاور و درمان‌گر، بیان مسأله و خودافشایی است؛ آن‌چنان‌که مشاوره و

درمان مطلوب بر آن توقف دارد. به عبارت دیگر خودافشایی مقدمه ضروری تشخیص صحیح و ارائه رای صائب در جهت حل مشکل و درمان مؤثر (جان‌بزرگی، ۱۳۹۴، ص ۲۵) و مهم‌ترین مرحله مشاوره است. بنابراین اگر کسب نظر صحیح از مشاور و درمان‌گر عقلاً مجاز یا مطلوب باشد، خودافشایی هم به عنوان مقدمه آن مجاز یا مطلوب خواهد بود و اگر به سبب اهمیّت زیاد موضوع مشاوره (به گونه‌ای که عدم مراجعه به متخصص موجب بروز مشکلات و زیان‌های معتنا به باشد) مراجعه به روان‌شناس، عقلاً لازم باشد خودافشایی هم به عنوان جزء مهمی از مشاوره و درمان واجب خواهد بود. اگر مشاوره و درمان را به مرحله‌ی تشخیص و ارائه راه حلّ محدود بدانیم، خودافشایی به عنوان مقدمه موصله آن محکوم به حکم ذی‌المقدمه خواهد بود.

چنین به نظر می‌رسد حکم جواز یا لزوم خودافشایی، اولاً و بالذات حکمی عقلی است و ادله‌ای که در قرآن و روایات بر جواز آن دلالت می‌کند، از باب تأیید حکم عقل و ارشاد به جواز یا وجوب عقلی آن است.

۲،۳. دفع ضرر محتمل و یقینی و رفع ضرر یقینی

این تقریر بر پایه حکم عقل به لزوم رفع ضرر (جسمی، روحی و مادی و معنوی) محتمل و یقینی و دفع ضرر یقینی و فعلی است. عقل عملی حکم می‌کند ضرر محتمل و یقینی قابل توجه و اعتنای عقلاً لازم است، هم چنان که ضرر فعلی معتنا به اگر قابل دفع باشد لازم دفع است؛ به گونه‌ای که تعلل و بی‌توجهی فرد در رفع و دفع چنان ضررهایی مورد نکوهش عقلاً قرار می‌گیرد. البته رفع و دفع ضرر یقینی مورد اتفاق فقهاست، اما رفع ضرر محتمل محلّ اختلاف است و برخی از اصولیان لزوم عقلی آن را پذیرفته (صدر، ۱۴۱۷ق، ۳۲۰-۳۲۱) و برخی آن را قبول ندارند (خراسانی، ۱۴۱۴، ص ۳۹۱)؛ اما دست کم جواز بلکه مطلوبیّت رفع آن از نظر عقل، صائب است.

۳،۳. حسن و قبح عقلی

بر اساس مبنای عدلیه، هر رفتاری در مقام ثبوت، یا حسن یا قبیح است و عقل انسان در مرحله‌ی اثبات و تشخیص قادر است حسن و قبح رفتارها را ادراک کند. از نظر عقل عملی عدل، به معنای گذاردن هر چیز به جای خودش حسن است و ظلم، به معنای برداشتن هر چیز از جای خودش قبیح است. بر این اساس هر چه از نظر عقل و عقلاً عدل به حساب آید، نیکو و عمل طبق آن لازم و هر چه ظلم به شمار رود، قبیح و اجتناب از آن واجب است.

شکی نیست که رجوع به متخصص در امور تخصصی از مصادیق عدل و بی‌اعتنایی به نظر متخصصان از مصادیق ظلم است. اگر مشاوره و درمان از مصادیق عدل و عمل به آن لازم باشد، همه لوازم و اجزای آن (واز جمله خودافشایی) هم از مصادیق عدل و حسن و در نتیجه مطلوب یا واجب خواهد بود.

۴. سیره عقلا

سیره عقلایی یکی از منابع مهم استنباط حکم شرعی به شمار می‌رود و فقیهان و اصولیان در کشف برخی از قواعد اصولی یا کشف حکم یا تعیین برخی از موضوع‌های شرعی به آن استناد می‌کنند؛ هرچند استنباط حکم شرعی با استناد به سیره عقلا، منوط به عدم ورود منع از سوی شارع در مسأله مورد نظر است (صدر، ۱۴۱۷ق، ص ۱۲۷). مشاهده و واکاوی الگوهای رفتاری عقلا به روشنی نشان می‌دهد که عقلا نه تنها در امور مهم زندگی به متخصصان مراجعه می‌کنند، بلکه در این راستا همه مقدمات لازمی که برای دریافت مطلوب و مؤثر خدمات تخصصی، ضرورت دارد را لازم دانسته و در عمل فراهم می‌کنند و این سیره هیچ‌گاه مورد ردع شارع قرار نگرفته، بلکه به طرق گوناگون بیانی و عملی مورد تأیید قرار گرفته است. بر این اساس مراجعه به پزشک و سخن گفتن بی‌پرده از علائم و نشانگان بیماری برای فهم و تشخیص مؤثر پزشک توصیه شده است. مشاوره و روان‌درمانی از اقسام طبابت به شمار می‌رود و سیره عقلا در این امر، به همان منوال دیگر امور تخصصی است. از آنجا که خودافشایی مقدمه یا جزئی از مشاوره و روان‌درمانی تخصصی محسوب می‌شود، بر اساس سیره معتبر عقلایی، مجاز و احیاناً لازم خواهد بود.

ادله احتمالی حرمت خودافشایی

در بخش اول پژوهش با تمسک به دلائل عقلی، عقلایی و نقلی اثبات کردیم که خودافشایی در مقام مشاوره و درمان، نه تنها مباح است؛ بلکه اگر مستلزم ضررها و مشکلات متنابهی برای مراجع و اطرافیان او باشد، انجام آن واجب می‌شود. در این بخش به برخی از دلائلی که ممکن است تلویحاً یا تصریحاً بر نفی جواز و حتی اثبات حرمت یا کراهت خودافشایی دلالت کند، اشاره کرده و به نقد آن می‌پردازیم.

قرآن کریم

در سوره مبارکه یوسف آیه ۵، خداوند حکیم از زبان حضرت یعقوب خطاب به حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام چنین نقل می‌کند: «يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ اخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلنَّاسِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ». از آنجا که مورد مخصّص حکم نیست، حکم نهی (لا تقصص) در این آیه به تنقیح مناط، بر لزوم خودداری از افشای اسرار شخصی دلالت می‌کند؛ خصوصاً با توجه به قطعه پایانی آیه که افشای اسرار را یکی از راه‌های تأثیر دشمنی شیطان معرفی می‌کند!

بررسی و نقد: اولاً موضوع بحث، خودافشایی در مقام مشاوره و درمان است؛ نه مطلق خودافشایی. ثانیاً موضوع آیه افشای اسرار در نزد افراد غیرمتخصّص و غیرامین است؛ در حالی که موضوع بحث ما خودافشایی در نزد مشاور و درمان‌گر امین است. ثالثاً مفاد آیه به افشای اسرار در غیرموقعیت مشاوره و درمان اشاره دارد. مضاف بر این که خود آیه و آیه پیشین بر جواز و بلکه رجحان افشای اسرار برای افراد متخصّص و امین دلالت می‌کند. چرا که حضرت یوسف خواب خود را برای پدر، که او را متخصّص و امین برای تعبیر رؤیای خود می‌دانست، افشا کرد و پدر نیز ضمن تعبیر صحیح خواب فرزندش، راهنمایی‌های لازم در مراقبت از خود او و اسرارش را به یوسف گوش زد نمود!

«ان الدّین یحبّون أن تشیع الفاحشه فی الدّین امنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا و الاخره...» (نور: ۱۹) این آیه شریفه تشییع فاحشه را مستوجب عذاب الیم در دنیا و آخرت می‌داند و به دلالت التزامی بر حرمت تکلیفی آن دلالت می‌کند. شکی نیست که در موارد زیادی، خودافشایی موجب تشییع فاحشه می‌شود و به حکم این آیه هر چیزی که عرفاً مشمول عنوان «تشییع فاحشه» قرار گیرد، حرام است!

بررسی و نقد: اولاً دلیل شما اخصّ از مدعاست؛ زیرا میان خودافشایی و تشییع فاحشه عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی عنوان «تشییع فاحشه» تنها بر برخی از خودافشایی‌ها صدق می‌کند. ثانیاً خودافشایی در مقام مشاوره و درمان، تخصّصاً از ذیل عنوان تشییع فاحشه خارج است. زیرا آنچه در آیه ممنوع دانسته شده تشییع فاحشه است، یعنی انتشار گسترده اخبار مربوط به فواحش به قصد اشاعه منکر در میان مؤمنان؛ در حالی که خودافشایی مورد بحث صرفاً به معنای در میان نهادن برخی از اسرار (و احیاناً برخی از گناهان) با فرد متخصّص و امین با هدف رهایی از آن گناه و رفع مشکلات و ناراحتی‌ها، بدون قصد اشاعه فحشاست!

ثالثاً آنچه اولاً و مطابقه در آیه مورد نکوهش و توبیخ قرار گرفته، میل و علاقه به تشییع فاحشه است؛ و مسلماً مراجع در هنگام خودافشایی در مقام مشاوره و درمان، نه تنها میل به تشییع فاحشه ندارد بلکه با وجود کراهت و دشواری افشای اسرار شخصی، خود را به خودافشایی مجبور می‌بیند!

«لا یحبّ الله الجهرَ بالسوء من القول الا من ظلم...» (نساء: ۱۴۸) ظهور اطلاق آیه شریفه هرگونه جهر به سوء را از دائره محبوبیت خداوند خارج کرده است (مگر موارد مظلومیت) و آنچه در نزد خدا محبوب نیست، به دلالت التزامی ممنوع است. از آنجا که خودافشایی در بسیاری از موارد موجب جهر به سوء می‌شود، امری نامحبوب در نزد خداوند و از لحاظ حکم تکلیفی ممنوع است!

بررسی و نقد: اولاً دلیل اخصّ از مدعاست؛ چنانکه در دلیل پیشین توضیح داده شد. ثانیاً خودافشایی در مقام مشاوره و درمان، تخصصاً از عنوان «جهر بالسوء» خارج است. ثالثاً حتی اگر اطلاق عنوان مذکور در ابتدا شامل خودافشایی شود، به دلیل عقلی و دلائل شرعی پیش گفته از دائره این عنوان خارج شده و اطلاق آیه نسبت به آن تقیید خورده است! مضاف بر این که تعبیر «لا یحب» به دلالت التزامی بر اعم از حرمت و کراهت دلالت می‌کند و دلالت آن بر حرمت ظاهر نیست، چه رسد به این که صریح تلقی شود.

سنت معصومان علیهم‌السلام

در راستای اثبات کراهت یا حرمت خودافشایی ممکن است به برخی از روایات استناد شود که در ادامه به پاره ای از آن‌ها اشاره کرده و به بررسی و نقد آن می‌پردازیم:

یک: روایاتی که خوار ساختن خود را بر مؤمن ممنوع معرفی کرده است. به عنوان مثال از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی هر چیزی (از امور شخصی مباح) را به مؤمن واگذار کرده است؛ جز آنکه خودش را پیش دیگران خوار سازد!».^۱ در روایت دیگری امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «... و آنکه پرده از رنج خود بردارد به خواری خود رضایت داده است!».^۲ شکی نیست که خودافشایی در بسیاری از مواقع مستلزم خوار ساختن خود است و بر اساس این روایات خداوند اجازه چنین امری را به مؤمن نداده است. از این رو

۱. ان الله تبارک و تعالی فوّض الی المؤمن کلّ شیء الا اذلال نفسه (کلینی، ۱۳۷۰، ج ۴۴، ص ۱۹۲، ح ۴).

۲. ورضی بالذلّ من کشف عن ضرّه (موسوی، ۱۳۷۹: حکمت ۲).

خودافشایی به صورت مطلق حرام و ممنوع است.

بررسی و نقد: اولاً اگر چه خودافشایی در برخی از موارد مستلزم خوارساختن خود است؛ اما موضوع بحث ما خودافشایی در مقام درمان و مشاوره با متخصص امین است و خودافشایی در چنین موقعیتی مستلزم خوارساختن نفس نیست. ثانیاً در روایت، تعبیر «اذلال نفس» آمده است؛ یعنی این که فردی با قصد و آگاهی خود را خوار سازد؛ در حالی که مراجع در مقام مشاوره و درمان هرگز قصد خوارساختن خود را ندارد. ثالثاً چنان چه جواز یا وجوب خودافشایی در مورد اجتماع با حرمت اذلال نفس، مکلف را در مقام امتثال، با تزامم مواجه کند، از آنجا که ملاک خودافشایی در مقام مشاوره و درمان اهم و اقوی است، موضوع اذلال نفس منتفی شده و لازم است مراجع با خودافشایی در نزد مشاور برای رسیدن به هدف مشاوره تلاش کند.

دو: روایاتی که بر مطلوبیت یا وجوب «کتمان اسرار» دلالت دارد. به عنوان مثال از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود: «مؤمن، مؤمن کاملی نیست مگر آنکه در او سه خصلت وجود داشته باشد: سنتی از پروردگارش، سنتی از پیامبرش و سنتی از ولی اش. اما سنتی که از پروردگارش دارد، پوشیده داشتن اسرار است...»^۱. نیز امام صادق علیه السلام فرمود: «اسرار تو از خون توست که می‌بایست جز در رگ‌های تو جریان نیابد!»^۲. این روایات و امثال آن، اگرچه به لسان اخبار است؛ اما شکی نیست که از اخبار، اراده انشاء شده و بر مطلوبیت یا لزوم کتمان اسرار دلالت می‌کند. از آنجا که خودافشایی در بسیاری از مواقع مستلزم افشای اسرار است، پس چنین رفتاری جائز نخواهد بود.

بررسی و نقد: اولاً این گونه روایات در نهایت بر رجحان کتمان اسرار دلالت دارد و رجحان این امر با جواز خودافشایی منافات ندارد. ثانیاً اگرچه این گونه روایات در اطلاق مطلوبیت یا وجوب کتمان اسرار شخصی ظهور دارد؛ اما با روایات دیگری که جواز افشای اسرار را به ثقه بودن فرد مقابل مقید کرده است، تقیید می‌شوند. به عنوان مثال: امام علی علیه السلام می‌فرماید: «اسرار را جز در نزد کسی که به او اعتماد داری به ودیعه مگذار!»^۳. ثالثاً حتی اگر کتمان اسرار شخصی را واجب بدانیم و در مقام امتثال با حکم جواز یا وجوب خودافشایی (در ماده

۱. لایکون المؤمن مؤمناً حتی یکون فیہ ثلاث خصال: سنه من ربه و سنه من نبیه و سنه من ولیه؛ فالسنه من ربه کتمان سره، قال الله عز وجل: «عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه الا من ارتضی من رسول (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۵، ص ۶۸، ح ۲).

۲. سرک من دمک فلا یجرین من غیر اوداجک (همان، ج ۷۵، ص ۷۱، ح ۱۵).

۳. لا تودع سرک الا عند کل ثقه (همان، ج ۷۷، ص ۲۳۵، ح ۳).

اجتماع) مزاحمت ایجاد کند، از آنجا که ملاک خودافشایی عقلاً و عرفاً، اهمّ و اقوی است، موضوع کتمان اسرار را رفع کرده و بر آن مقدم می‌شود و مراجع می‌تواند با خیال آسوده اسرار شخصی خود را با مشاور و درمان‌گش در میان نهاده و او را برای تشخیص صائب و ارائه راه‌کارهای مؤثر حلّ مشکل یاری کند.

دلیل عقل

ممکن است گفته شود که افشای اسرار شخصی معمولاً موجب ضررها و مشکلات غیرقابل جبرانی در روابط اجتماعی فرد می‌شود. مضاف بر این‌که فرد با پرده برداشتن از اسرار و مشکلات خود، گرفتار احساس حقارت شده و اعتماد به نفس خود را از دست می‌دهد؛ و از آنجا که رفع ضرر محتمل عقلاً لازم است پرهیز از خودافشایی لازم خواهد بود.

بررسی و نقد: اولاً مقصود ما از خودافشایی در این بحث مطلق خودافشایی نیست؛ بلکه موضوع بحث خودافشایی در مقام مشاوره و درمان است. ثانیاً آنچه معمولاً موجب ضرر و ایجاد مشکلات پیچیده برای مراجع می‌شود، مدارای بی‌جا با مشکلات و مراجعه نکردن به متخصص برای بینش بهتر درباره خودش و زندگی‌اش، آموزش راه‌کارهای مؤثر بهتر زیستن و توان بخشی برای حل مشکلات است که یقیناً مستلزم سطوحی از خودافشایی است. مضاف بر این‌که حتی اگر خودافشایی به طور موقت پاره‌ای از احساسات نامطلوب را در مراجع برانگیزد، یقیناً این احساسات در طول دوره مشاوره بر طرف شده و جای خود را به احساس عزّت نفس و اعتماد به نفس پایدار می‌دهد.

سیره عقلا

سیره عقلا به خوبی نشان می‌دهد افراد عاقل همواره مشکلات، اسرار و رنج‌های خود را پنهان کرده و از آبروی خود محافظت می‌کنند. این سیره نه تنها مورد ردع شارع قرار نگرفته، بلکه در آیات و روایات پرشماری (روایاتی که در ذیل سنت معصومان به برخی از آن اشاره رفت) بر آن تأکید شده است.

بررسی و نقد

موضوع بحث خودافشایی به صورت کلی و به تعبیر دیگر، مطلق خودافشایی نیست؛ بلکه موضوع خودافشایی در مقام مشاوره و درمان است و سیره عقلا در این امر غیر از آن چیزی است

که مستشکل ادعا می‌کند. ثانیاً سیره مستمر و قطعی عقلاً بر رجوع به متخصص در موارد مهم و تخصصی است و مسلماً در چنین مواردی بسته به ماهیت موضوع، سطوحی از خودافشایی لازم و ضروری است. ثالثاً آیات و روایات ادعا شده، به خودافشایی در موارد غیر لازم یا خودافشایی در نزد افراد غیر متخصص یا خودافشایی بیش از مقدار لازم انصراف دارد.

حدود مجاز خودافشایی

پرسش: بنابر مبنای جواز خودافشایی، آیا مراجع می‌تواند همه‌ی مسائل و اسرار شخصی (اعم از مرتبط با مشکل و نامرتب با آن) را با مشاور و درمان‌گرش در میان بگذارد؟
پاسخ: ادله جواز بیش از این دلالت ندارد که مراجع در مقام مشاوره و درمان می‌تواند یا لازم است از اسرار و مسائل خصوصی خود که با موضوع مشاوره و درمان مرتبط است، پرده بردارد و بر بیش از آن دلالتی ندارد. از این رو اسرار و مسائل نامربوط با موضوع مشاوره و درمان اگر از مصادیق تشییع فاحشه یا اذلال نفس به حساب آید، مشمول حکم حرمت تشییع فاحشه و اذلال نفس و اگر صرفاً مصداق اسرار شخصی باشد مشمول حکم رجحان «کتمان السر» خواهد بود!

مرجع تشخیص حدود خودافشایی

پرسش: تشخیص این‌که کدام یک از مسائل و اسرار شخصی مراجع به موضوع مشاوره مربوط و کدام نامربوط است با چه کسی است؟ با مراجع یا مشاور؟
پاسخ: اقتضای موضوع مشاوره و درمان تخصصی این است که داور در این مسأله شخص مشاور و درمان‌گر باشد؛ زیرا فرض بر این است که مراجع به صورت عمیق و کامل از ماهیت مشکل خود و راه‌کارهای برون رفت از آن مطلع نیست و در آن تخصصی ندارد. بر این اساس واگذاری تشخیص و تمییز اسرار مرتبط از نامرتب به مراجع، خلاف ماهیت مشاوره و درمان و در بسیاری از مواقع موجب گمراه شدن مشاور و تشخیص اشتباه یا ناقص می‌شود.

نتیجه‌گیری

خودافشایی، آشکار ساختن اطلاعات بسیار شخصی مراجع درباره خودش برای مشاور و درمان‌گر است؛ چیزهایی که بیشتر مردم ممکن است آن‌ها را ندانند. خودافشایی و بیان

احساسات، افکار، رفتارها از سوی مراجع در موقعیت مشاوره و درمان، نخستین و مهم‌ترین گام برای ورود در رابطه‌ی حرفه‌ای مشاوره‌ای و درمان‌گرانه به شمار می‌رود. رجوع به مشاور و درمان‌گر متخصص در مسائل و مشکلات روان‌شناختی، از بارزترین مصادیق موضوع حکم عقل بر رجحان یا لزوم رجوع جاهل به عالم است. دلائل عقلی، عقلایی و نقلی گوناگونی بر جواز و احیاناً وجوب خودافشایی در مقام مشاوره و درمان دلالت می‌کند. تمام دلائلی که ممکن است به سود عدم جواز خودافشایی در مقام مشاوره و درمان مورد استناد قرار گیرد، شامل خودافشایی در مقام مشاوره و درمان نمی‌شود و از دلالت بر حرمت خودافشایی به صورت مطلق قاصر است.

منابع:

* قرآن کریم

۱. اتمر، اکهارت و اتمر، زیگلنده، (۱۳۸۶)، *اصول مصاحبه بالینی بر مبنای DSM-IV*، ترجمه: حسین نصر و همکاران، تهران: انتشارات نسل فردا.
۲. انصاری، مرتضی، (۱۳۷۴)، *المکاسب، الجزء الاول*، قم: انتشارات اسماعیلیان.
۳. انیس، ابراهیم و همکاران، (۱۳۷۲ش-۱۴۱۲ق)، *المعجم الوسیط، الجزء الاول و الثاني*، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۴. اولسون، دیوید. اچ و اولسون، امی. کی، (۱۳۸۳)، *توانمندسازی همسران*، ترجمه: کامران جعفری و منصوره اردشیرزاده، تهران: انتشارات سازمان بهزیستی کشور.
۵. آمدی، عبدالواحد، (۱۳۷۷)، *غررالحکم و دررالکلم*، ترجمه: سید حسین اسلامی، قم: انتشارات انصاریان.
۶. جان بزرگی، مسعود، (۱۳۹۴)، *نظریه‌های بنیادین روان‌درمان‌گری و مشاوره*، قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان سمت.
۷. جبعی‌العاملی، زین‌الدین، (۱۳۷۸)، *الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، قم: انتشارات اسماعیلیان.
۸. جرج، زیکی ال و کریستیانی، تراس، (۱۳۸۶)، *مشاوره: نظریه‌ها و کاربرد*، ترجمه: رضا فلاحی و محسن حاجیلو، تهران: انتشارات رشد.
۹. حر عاملی، محمد بن الحسن، *وسائل الشیعه*، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۳۹۱ هـ.ق.
۱۰. حسن، عباس، (۱۹۶۶م)، *النحو الوافی*، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۱۱. خراسانی، محمد کاظم، (۱۴۱۴ق)، *کفایه الاصول*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۲. سبحانی، جعفر، (۱۳۸۲ش-۱۴۲۴ق)، *المواهب فی تحریر احکام المکاسب*، مقرز: سیف‌الله یعقوبی، قم: انتشارات مؤسسه الامام الصادق.
۱۳. سبحانی، جعفر، (۱۳۸۲ش-۱۴۲۴ق)، *تهذیب الاصول، تقریر لایحاث الامام الخمینی*، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۴. سیستانی، علی، (۱۴۱۴ق)، *قاعده لاضرر*، بیروت: دار المؤرخ العربی.
۱۵. صدر، محمدباقر، (۱۴۱۷ق)، *دروس فی علم الاصول*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۶. طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۹۳ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم: انتشارات اسماعیلیان.

۱۷. طبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، (۱۴۰۶ هـ، ۱۹۸۶ م)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۸. طوسی، محمد بن الحسن، (۱۴۱۴ هـ ق)، الامالی، قم: دارالثقافه.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۷۰)، الاصول الکافی، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، بی‌جا، قم: انتشارات اسوه.
۲۰. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ هـ، ۱۹۸۳ م)، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام، بیروت: مؤسسه الوفاء.
۲۱. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۵)، ده گفتار، قم: انتشارات صدرا.
۲۲. مظفر، محمدرضا، (۱۳۷۷)، اصول الفقه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۳. معرفت، محمد هادی، (۱۳۸۳ ش)، التفسیر الاتری الجامع، قم: مؤسسه التمهید، چاپ اول.
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۱ ش)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامیه چاپ ۱۰.
۲۵. موسوی، سیدرضی‌الدین، (۱۳۷۹)، نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، قم، انتشارات پارسایان.